

معناشناسی لوح محفوظ در قرآن

علیرضا فخاری*
فرزاد دهقانی**
علی شریفی***

چکیده

یکی از واژگانی که در حوزه معنایی کتابت در قرآن قرار می‌گیرد، لوح محفوظ است. واژه «لوح محفوظ» یک مفهوم بنیادین بوده و به این شکل تنها یک بار در قرآن آمده و همین امر سبب به وجود آمدن اختلاف نظرها درباره ماهیت این واژه از دیرباز میان قرآن پژوهان بوده است. واژه‌شناسان در بررسی معنای لوح از تورات، قرآن و منابع عصر نزول استفاده کرده و معانی الواح موسی، تخته‌های کشتی و هر چیزی را که بتوان بر روی آن نوشت، بیان کرده‌اند. پژوهش حاضر با روش معناشناسی هم‌زمانی، میدان معنایی لوح محفوظ را تبیین کرده است. واژگان ام‌الکتاب، کتاب مکنون، کتاب مبین، فی‌کتاب، کتاب حفیظ و علم‌الکتاب با آیه لوح محفوظ بافت و سیاق مشترک دارد و در میدان معنایی لوح محفوظ قرار می‌گیرند. تحلیل همنشین‌ها و بافت آیات این واژگان، نشان‌دهنده علم خداوند است که با الفاظ گوناگونی آمده است. اگر از علم خداوند به لوح محفوظ، کتاب و... تعبیر شده است، به دلیل زبان عرفی قرآن و کاربرد مجاز در آن است که علم خداوند از نوع مجاز محل و حال تعبیر شده است. همچنین وضعیت علم در جاهلیت و وجه اصلی اعجاز قرآن نیز نشان می‌دهد مراد از لوح محفوظ همان علم خداوند است. واژگان کلیدی: لوح محفوظ، ام‌الکتاب، علم خداوند، همنشین‌ها.

۵
ذهن
معناشناسی لوح محفوظ در قرآن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی ❀ (نویسنده مسؤل).

fakhary_a@yahoo.com

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی ❀.

farzaddehghani91@yahoo.com

dralisharifi15@gmail.com

*** استادیار دانشگاه علامه طباطبائی ❀.

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۵

مقدمه

فهم قرآن از رهگذر شناخت معنای دقیق واژگان قرآنی در کنار دیگر قراین عقلی و نقلی به دست می‌آید؛ از این رو مفهوم‌شناسی واژگان به‌کاررفته در قرآن نقشی کلیدی در کشف مقاصد آیات الهی خواهد داشت. در این میان باید به واژه‌هایی اشاره کرد که در تبیین آیات مربوط به نزول قرآن، حفظ و صیانت آن از تحریف و نیز وحیانی‌بودن کتاب الهی بسیار تأثیرگذارند که یکی از این واژه‌ها لوح محفوظ است. این واژه از سده‌های نخستین تا دوران معاصر در هاله‌ای از ابهام بوده است، مفسران اولیه درباره ماهیت این واژه دیدگاه‌هایی دارند که بیشتر بر روایات مستند است. اختلاف دیدگاه‌ها در این مورد فراوان است؛ از آنجاکه به تصریح قرآن، اصل قرآن در لوح محفوظ است، شناخت دقیق این واژه تأثیر فراوانی در فهم درست اعجاز قرآن و سلامت آن از تحریف دارد. واژه لوح در قرآن دو کاربرد متمایز دارد: اولین کاربرد آن، همان معنای لغوی لوح است که برای تخته‌های کشتی نوح علیه السلام به کار می‌رود (قمر: ۱۳) و در سه مورد برای الواح موسی علیه السلام به کار رفته است (ر.ک: اعراف: ۱۴۵، ۱۵۰ و ۱۵۴). کاربرد دیگر آن در سوره بروج به صورت مفرد، نکره و با حرف جر «فی» و نعت «مَحْفُوظٍ»، «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج: ۲۱-۲۲) به کار رفته که صورت نوعی آسمانی قرآن است و به این صورت تنها یک بار در قرآن آمده است. پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به پرسش‌های زیر است:

مراد از لوح محفوظ در قرآن چیست؟ واژه‌هایی که در میدان معنایی لوح محفوظ قرار می‌گیرند، کدام‌اند؟ درباره لوح محفوظ غیر از مطالبی که ذیل آیات مربوطه، مفسران و اندیشوران بحث کرده‌اند، تنها اثری که با پژوهش حاضر ارتباط دارد، مقاله‌ای است به نام «لوح محفوظ» از ابراهیم کلانتری در مجله مقالات و بررسی‌ها (ر.ک: کلانتری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۷-۱۳۴). در این مقاله، نگارنده ابتدا به مسئله مورد بحث در لغت، قرآن و روایات توجه کرده است و آن‌گاه دیدگاه‌های مفسران و اندیشوران دینی را درباره آن مطرح کرده و به بررسی آنها پرداخته و یکی از آنها را برگزیده است؛ ولی از این نظر که پژوهش حاضر به معناشناسی و تبیین حوزه معنایی لوح محفوظ در قرآن می‌پردازد، اثری نو و

بدون پیشینه است.

الف) معنای لغوی

معنای لغوی لوح در کتاب‌های لغوی بیان شده است، از جمله:

اصلش «ل و ح»، هر صفحه‌ای از صفحه‌های چوب و استخوان کتف، زمانی که بر روی آن نوشته شود، لوح نامیده می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۰۰/ ابن‌درید، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۵۷۱/ ازهری، ۲۰۰۱، ج ۵، ص ۱۶۰/ صاحب بن عباد، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۱۲). الواح بدن: استخوان‌هایش است به جز استخوان‌های دست‌ها و پاها. همچنین تمام استخوان‌های پهن بدن را الواح می‌نامند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۰۰/ ازهری، ۲۰۰۱، ج ۵، ص ۱۶۱/ فیومی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۵۶۰/ صاحب بن عباد، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۱۲). هر چیزی که بر روی آن نوشته می‌شد، مانند لخاف (سنگ سفید) و عُسْب (جریده درخت خرما) که هنگام جمع قرآن، قرآن را از روی این نوشت‌افزارها گرد آوردند، لوح نام دارد (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۱۷۰). لَوْح از الواح کشتی گرفته شده، چنان‌که چوب‌های پهن کشتی را لوح می‌نامند: «وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْوَالِحِ وَدُسِّرِ» (قمر: ۱۳)؛ آیه زیر درباره حضرت نوح علیه السلام و کشتی محکم اساس اوست و همچنین هر چوب پهنی و هر چیزی که بر او می‌نویسند، لوح، نامیده شده؛ یعنی صفحه (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۵۰) گفته می‌شود: «لَا حَ الشَّيْءِ يَلُوح»، زمانی که بدرخشد و ساطع شود و مصدرش اللُّوح است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۰۰/ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۸۵/ ازهری، ۲۰۰۱، ج ۵، ص ۱۶۰-۱۶۲/ زبیدی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۹۵/ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۲۱/ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰۲). درباره «فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» گفته شده، آن نوری است که برای فرشتگان می‌درخشد تا برایشان ظاهر گردد آنچه را خداوند به آنان فرمان داده و باید انجام دهند (فیومی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۵۶۰). تخته، پلمه (بر وزن نرمه) که ابجد و غیر آن را بر آن می‌نوشتند تا اطفال بخوانند، لوح می‌نامیدند (برهان، ۱۳۲۲، ج ۱، ص ۴۱۶). به هوای میان آسمان و زمین، تشنگی و عطش «اللُّوح» گفته می‌شود. همچنین دگرگون‌شدن چهره از گرما و سختی را «اللُّوح» می‌نامند (ابن‌درید، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۵۷۱/ فیروزآبادی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۴۰/ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰۳/ راغب اصفهانی،

۱۴۱۲، ص ۷۵۰). برخی در مورد لوح محفوظی که در قرآن آمده، اعتراف کرده‌اند که ماهیت این کلمه معلوم نیست (ابن‌درید، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۵۷۱).

در عبری **לוח** به معنای الوار و تخته‌ای است که برای ساختن کشتی به کار رفته است (ر.ک: حزقیال نبی، ۲۷: ۵) همچنین به معنای الواح سنگی که ده فرمان نازل بر موسی علیه السلام بر آن نوشته شده بود (سفر خروج، ۲۴: ۱۲). در آرامی نیز واژه **לוחא** می‌تواند هم معنای تخته یا میز غذاخوری داشته باشد یا همچنان که همیشه در ترگوم‌ها به کار می‌رود، معنای الواح میثاق و عهد داشته باشد. همین‌گونه واژه سریانی **ܠܘܚܐ** هم برای صفحه‌ای از چوب - یعنی **τιτλος** - که به صلیب نصب می‌کنند، به کار می‌رود و هم

برای الواح عهد (جفری، ۱۳۷۲، ص ۳۵۲-۳۵۳). واژه حبشی **ሎሀ** برای تخته‌پاره‌ای که پولس حواری و یارانش با آن از کشتی شکستگی نجات یافتند، به کار رفته است (ر.ک: اعمال رسولان، ۲۷: ۴۴). واژه‌شناسان از قرن اول تا دوران معاصر در معنای لوح نوشته‌اند: تخته‌سنگ، چوب، استخوان شانه و هر چیزی که روی آن امکان نوشتن باشد، لوح نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد مفهوم سنگ را از عهد قدیم و سنگ‌نوشته‌های موسی علیه السلام *

* نخستین دستورات خداوند به قوم اسرائیل بعد از خروج از مصر در کوه سینا نازل شد که شامل دستورات شفاهی بود و موسی علیه السلام به قوم ابلاغ کرد (ر.ک: سفر خروج، ۱۹: ۳-۱۰). در مرحله بعد ده فرمان به صورت شفاهی به موسی علیه السلام نازل شد (ر.ک: همان، ۲: ۱-۲۱). سپس احکام رفتار با غلامان ابلاغ شد (سفر خروج، ۲۱: ۱-۱۱). همچنین قوانین مربوط به مجازات مجرمان نازل شد (سفر خروج، ۲۱: ۱۲-۳۶). قوانین مربوط به اموال نازل شد (ر.ک: سفر خروج، ۲۲: ۱-۱۵)؛ قوانین اخلاقی و دینی ابلاغ شد (سفر خروج، ۲۲: ۱۶-۳۱)؛ احکامی در مورد عدل و انصاف ابلاغ شد (ر.ک: سفر خروج، ۲۳: ۱-۹)، سپس خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «تو، هارون، ناداب، ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل به کوه بالا آید، ولی به من نزدیک نشوید؛ بلکه از فاصله دور مرا سجده کنید، تنها تو ای موسی علیه السلام به حضور من بیا، ولی بقیه نزدیک نیابند. پس موسی علیه السلام بازگشت و قوانین و دستورات خدا را به بنی‌اسرائیل بازگفت. موسی علیه السلام تمام دستورات خداوند را نوشت (سفر خروج، ۲۱: ۱-۵). تا اینجا موسی علیه السلام همه وحی‌هایی که شفاهی نازل شده بود، تدوین کرد

گرفته‌اند و مفهوم چوب را از قرآن گرفته‌اند که در مورد چوب‌های کشتی نوح علیه السلام به کار رفته است* و مفهوم استخوان شانه و کتف را از دوران نزول که نوشت‌افزار رایج آن زمان بود، گرفته شده است. پس در معنای لوح توسعه معنایی رخ داده است. چون الواح موسی علیه السلام در صندوقچه‌ای نگهداری می‌شد که با طلا زینت داده شده بود، همیشه به خاطر طلااندودبودن، ساطع و درخشان بود.** بعید نیست معنای درخشش و نمایان شدن که واژه‌شناسان برای لوح گفته‌اند، از همین باشد.

ب) میدان معنایی لوح محفوظ

همان‌گونه که گذشت، هر صفحه‌ای را که بر روی آن امکان نوشتن باشد، لوح می‌نامند که بیشتر به یک صفحه و برگ پهن اطلاق می‌شود. همچنین مترادف واژه لوح، کتاب است. کتاب و لوح از منظر نوشت‌افزاربودن و منبع‌بودن برای مطالب مکتوب، دارای

و بعد از قربانی‌دادن در پای کوه سینا، برای نخستین بار کتابی که دستورات خدا را در آن نوشته شده بود، برای اسرائیل خواند، نام این کتاب، کتاب عهد نامیده شد. چون مفاد تمام وحی‌های شفاهی عهد میان خدا و قوم اسرائیل بود (ر.ک: همان، ۲۴: ۴-۱۱). آن‌گاه خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «نزد من بالای کوه بیا و آنجا باش و من قوانین و دستوراتی که روی لوح‌های سنگی نوشته‌ام، به تو می‌دهم تا آنها را به بنی اسرائیل تعلیم دهی و موسی علیه السلام به کوه رفت و چهل شبانه‌روز در کوه ماند (همان، ۲۴: ۱۲-۱۸).

* وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسِّرَ (قمر: ۱۳).

** خداوند درباره صندوق عهد با موسی علیه السلام سخن گفت: «صندوقی از چوب افاقیا بساز که در ازای آن ۱۲۵ سانتی‌متر و پهنای آن هر کدام ۷۵ سانتی‌متر باشد. بیرون و درون آن را با طلای خالص بپوشان و نواری از طلا دور لبه آن بکش. برای این صندوق چهار حلقه از طلا آماده کن و آنها را در چهار گوشه قسمت پایین آن متصل نما؛ یعنی به هر طرف دو حلقه. دو چوب بلند که از درخت افاقیا تهیه شده باشد، با روکش طلا بپوشان و آنها را برای برداشتن صندوق در داخل حلقه‌های دو طرف صندوق بگذار. این چوب‌ها درون حلقه‌های «صندوق» عهد بماند و از حلقه‌ها خارج نشود. وقتی ساختن صندوق عهد به پایان رسید، آن دو لوح سنگی را که دستورات و قوانین روی آن کنده شده بود به تو می‌سپارم تا در آن بگذاری (سفر خروج، ۲۴: ۱۰-۲۲). بعد از این لوح‌های سنگی و صندوق نگهداری آن بیش از مفاد و نوشته‌ها موضوعیت پیدا کرد، طوری که تبدیل به نماد عبادت و قداست و ارتباط با خداوند در قوم یهود شد (ر.ک: همان).

شاخصه معنایی هستند. به هر چیزی که به صورت مجموعه نوشته شده باشد، کتاب گفته می‌شود (ر.ک: ازهری، ۲۰۰۱، ج ۱۰، ص ۸۸). کتاب در اصل مصدر است و هر چیزی که در آن نوشته شده باشد، کتاب نام دارد (مصطفوی، [بی‌تا]، ج ۱۰، ص ۲۱ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۹۹). از نظر محل بودن برای مکتوب، لوح و کتاب دارای مؤلفه معنایی است. کتاب در اصل اسمی برای صحیفه، به همراه مطالب نوشته شده در آن است (همان). برخی گفته‌اند کتاب یعنی صحیفه (ابن‌سیده، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۷۷۶). در تفاوت کتاب و مصحف گفته شده؛ کتاب می‌تواند دارای یک برگه (صفحه) باشد و هم می‌تواند دارای برگه‌های زیادی باشد؛ درحالی‌که مصحف تنها می‌تواند دارای برگه‌های زیادی باشد (ر.ک: عسکری، [بی‌تا]، ص ۲۸۷). از این نظر که به یک صفحه، کتاب گفته شود نیز هم‌معنا با لوح است. بر اساس آیه «وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۴۴)، مراد از کتاب، مطالب و نوشته‌های ثبت شده در آن (مکتوب) است. طوسی «صحیفه‌ای که در آن نوشته‌ای باشد» را کتاب می‌داند (طوسی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۴۱۸). طبرسی کتاب را به معنای مکتوب و در اصل جمع می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۱۷). همچنین علامه طباطبایی^۱ کاربرد متعارف کتاب را در معنای مکتوب می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۲۸). بر این اساس، کتاب به معنای نوشته است که می‌تواند هم بر لوح، کاغذ و مانند آن و هم بر خودِ الفاظ و احياناً بر معانی آن الفاظ اطلاق شود (فخاری، ۱۳۹۴، ص ۳۰).

در قرآن واژه «الکتاب» ۱۷۱ بار و «کتاب» به صورت مضاف و غیرمضاف ۷۳ بار به کار رفته است. از میان واژه‌های کتاب، بررسی همنشین‌ها و بافت آیتی که در آنها الفاظ ام‌الکتاب، کتاب مکنون، کتاب مبین، فی کتاب، کتاب حفیظ و علم‌الکتاب است، نشان می‌دهد این عبارت‌ها نیز در حوزه لوح محفوظ هستند و می‌توانند در میدان معنایی لوح محفوظ قرار بگیرند. در سه مورد: ام‌الکتاب و کتاب مکنون، کتاب حفیظ هم‌حوزه بودن، نمایان است «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۳-۴). در اینجا می‌فرماید: قرآن در اصل کتاب که نزد ماست، بلندپایه و محکم است، اگر «لَدَيْنَا»، صفت ام‌الکتاب گرفته شود، روشن می‌شود که ام‌الکتاب نزد خداست

و «فی» در «فی أمُّ الْكِتَابِ» به معنای ظرفیت است. این معنا را می‌رساند که ام‌الکتاب ظرف قرآن است و قرآن در آن بوده و بر ما فرستاده شده است و در آیات «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۷-۷۹)، نیز آمده که قرآن در کتابی پوشیده است. «کتاب» نکره است و «فی» دلالت بر ظرف دارد؛ یعنی قرآن در یک گونه کتاب پوشیده است. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج: ۲۱-۲۲)؛ بلکه آن قرآن مجید است و در صفحه‌ای محفوظ است. لوح محفوظ، کتاب مکنون و ام‌الکتاب قهراً یک چیز هستند و ظرف قرآن می‌باشند. قهراً این سه چیز محلی است که سرنوشت انسان‌ها، در آنجاست و آن در نزد خداست و از هر جهت محفوظ و از همه پوشیده است، برخی از فرشتگان به اذن خدا به آنجا راه دارند و برای پیامبران می‌آورند. کلمه «لَدَيْنَا» در آیه نخست بیان‌کننده است که آن نزد خداست و کلمه «مَكْنُونٍ» و «مَحْفُوظٍ» نیز دلالت بر دوام و همیشگی دارند، قرآن، اکنون هم در ام‌الکتاب، کتاب مکنون و لوح محفوظ هست (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷).



نمودار نشانگرِ مصدر قرآن

همچنین بافت و سیاق و همنشین‌های واژگان کتاب مبین، فی کتاب، کتاب حفیظ، علم من الکتاب و علم الکتاب نشان‌دهنده هم‌حوزه بودن با لوح محفوظ است که در ادامه بررسی می‌شود.



میدان معنایی لوح محفوظ

ج) همنشینی تکذیب کافران با قرآن مجید؛ فی لوح محفوظ

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ * إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّئُ وَيُعِيدُ * وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ * ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ * فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ * هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ * فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ * وَاللَّهُ مِنْ ورائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ: آری، عقاب پروردگارت سخت سنگین است. هم اوست که [آفرینش را] آغاز می‌کند و باز می‌گرداند. و اوست آن آمرزنده دوستدار [مؤمنان]. صاحب ارجمند عرش. هرچه را بخواهد انجام می‌دهد. آیا حدیث [آن] سپاهیان: فرعون و ثمود بر تو آمد؟ [نه،] بلکه آنان که کافر شده‌اند در تکذیب‌اند. با آنکه خدا از هر سو برایشان محیط است. آری، آن قرآنی ارجمند است، که در لوحی محفوظ است (بروج: ۱۲-۲۲).

در ادامه وعده و وعیدهای آیات (۱-۱۱)، در این بافت به خاطر تکمیل مطالب قبلی

ابتدا از قدرت و عظمت خداوند و اینکه خداوند مالک و صاحب‌اختیار همه‌چیز است، سخن راند و اینکه مؤاخذه و سیطرهٔ پروردگار شدید است و در علت این شدت بازخواست، قدرت خداوند را، در اینکه آفرینش اولی (خلقت نخست در دنیا) و دومی (زنده‌کردن و بازگردانی پس از مرگ در قیامت) در دست اوست (ر.ک: بروج: ۱۳)، گوشزد کرده است و مانند آن «وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُاَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (روم: ۲۷). بعد از آن، چنین یادآور شده است که خداوند بدون مانع و بدون عجز و ناتوانی، آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد. سپس ماجرای سرکشی و هلاکت فرعون و قوم ثمود را به عنوان نمونه برای قدرت و عظمت و مالکیت خداوند شاهد آورده است. آن‌گاه چنین آمده که خبرهای قرآن حقیقت مطلق است و آن خبرها از هرگونه اشتباهی مصون بوده و عین واقعیت است؛ زیرا این اخباری که قرآن از آنها خبر داده، اصلش در لوح محفوظ است. در آیات «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» از مطالب پیشین رویگردانی می‌کند و می‌فرماید: علت اینکه گفتیم موعظه و حجت به دردشان نمی‌خورد، اصرار بر تکذیبشان نیست؛ بلکه این است که کافران، قرآن را از سوی خدا نمی‌دانند و حال آنکه چنین نیست؛ بلکه قرآن کتابی است خواندنی و دارای معانی والا و معارفی بسیار که در لوح محفوظ بوده، لوحی که از دستبرد باطل و شیطان‌ها محفوظ است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۵). چون کافران قرآن را از جانب خداوند نمی‌دانستند، آن را تکذیب می‌کردند؛ به همین خاطر خداوند از احاطه‌اش به کافران سخن گفته: «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» که منظور سیطرهٔ علمی خداوند است؛ یعنی خداوند به کافران و احوالشان آگاه است و چیزی برای او پوشیده و پنهان نیست (ر.ک: ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۱۰، ص ۱۷۵ / قشیری، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۷۱۳ / طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۴۷۲ / ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۲۷ / بغوی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۳۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱، ص ۱۱۶).

بر اساس بافت و سیاق که از سیطرهٔ خداوند بر کافران سخن به میان آمده (ر.ک: بروج: ۲۰)، چه بسا لوح محفوظ همان علم خداوند باشد؛ یعنی نه تنها قرآن از سوی خداوند است، بلکه اصل آن نیز در علم خداوند است. چنان‌که برخی از مفسران یادآور شده‌اند،

مراد از لوح محفوظ، سرچشمه وحی (ر.ک: شبّر، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۹۲)، ام‌الکتاب (ر.ک: شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۵۰۳)، عندالله (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۹۰ / سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۳۵)، منبع همه اشیا (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲۰، ص ۲۹۹)، اقیانوس علم الهی (ر.ک: نخجوانی، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۵۰۰)، نفوس و عقول کلی (ر.ک: گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۶۴)، سینه راسخان در علم (ر.ک: همان)، صورتی از مقام‌های علمی پروردگار (ر.ک: حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۷۷)، لوح وجود قدسی و از موجودات عالم علوی و غیبی (ر.ک: ابن عاشور، [بی‌تا]، ج ۳۰، ص ۲۲۷-۲۲۸)، صفحه علم خداوند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۶، ص ۳۵۵) و همه این گفته‌ها با علم خدا بودن لوح محفوظ سازگار است.

د) ام‌الکتاب

«أم» در لغت به معنای اصل، مرجع، جهت و دین به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱)، همچنین طریقه و دین در معنای «أم» بیان شده است و أم هر چیزی، اصل آن است که به آن لوح محفوظ گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۲). واژه «أم» نه مرتبه در قرآن تکرار شده و بیشتر با «کتاب، موسی، ابن، أم و القری» هم‌نشین شده است. همچنین به صورت ترکیب اضافی «ام‌الکتاب» سه مرتبه تکرار شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ...» (آل عمران: ۷). یکی از معانی «أم» مرجعی است که بدان مراجعه می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱). در آیه زیر آیات محکم «ام‌الکتاب» نامیده شده است؛ به دلیل اینکه مرجع آیات، متشابه است و برای تفسیر درست آیات متشابه باید به آیات محکم مراجعه کرد «أُمُّ الْكِتَابِ». در بافت سوره آل عمران، اصل، منشأ، زاینده و مرجع ثابت قرآن است (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۸). «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد: ۳۹) و «وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴). اغلب مفسران مراد از «ام‌الکتاب» را در این دو آیه، اصل کتاب که همان لوح محفوظ است و سرنوشت همه موجودات پیش از خلقتشان در آن نوشته شده است، دانسته‌اند (ر.ک: بلخی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۸۳ / سمرقندی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۳۱ / سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۲۱۳ / طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۳۵ / ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱،

ص ۲۳۵/ ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۰۰-۵۰۱/ زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۳۴/ میدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۲۱۱/ حسنی، ۱۳۸۱، ص ۳۳۸/ شبیانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۶۴/ بیضاوی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۰/ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۸، ص ۲۳۶). برخی گفته‌اند «ام‌الکتاب» همان ذکر است که در آیه ۱۰۵ سوره انبیا به آن اشاره شده است «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» (طوسی، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۶۴). از نظر برخی «ام‌الکتاب» اقیانوس علم الهی و لوح قضا است (نخجوانی، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۲۹۶).

برخی با این تعبیر نوشته‌اند: اصل کتاب‌های آسمانی در «ام‌الکتاب» است که همان لوح محفوظ است و همه کتاب‌های آسمانی پیامبران از آن نسخه‌برداری شده‌اند (ر.ک: کاشانی، ۱۴۲۳، ج ۶، ص ۲۳۸/ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۸۴/ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ص ۶۵). / ابن عاشور نوشته «أم» به معنای اصل و کتاب به معنای مکتوب (نوشته‌شده) است و در اینجا کنایه از حقی است که تغییر نمی‌پذیرد. برای اینکه زمانی که انجام چیزی به صورت قطعی اراده شود در صحیفه نوشته می‌شود (ابن عاشور، [بی تا]، ج ۲۵، ص ۲۱۳).

«ام‌الکتاب» با لوح محفوظ، از این نظر که منبع و مصدر قرآن‌اند، مؤلفه معنایی یکسانی دارند؛ به همین خاطر «ام‌الکتاب» در میدان معنایی لوح محفوظ قرار می‌گیرد. «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ...» (زخرف: ۳-۴)، «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج: ۱۲-۲۲).

قرآن ← ام‌الکتاب

قرآن ← لوح محفوظ

۱. همنشینی کتاب‌های دینی، پیامبران گذشته، اعجاز، محو و اثبات با ام‌الکتاب

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب * وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَنْ تُبْغِتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ * وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ

يَأْتِي بآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ: و کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، از آنچه به سوی تو نازل شده، شاد می‌شوند. و برخی از دسته‌ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند. بگو: «جز این نیست که من مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم. به سوی او می‌خوانم و بازگشتم به سوی اوست». و بدین‌سان آن [قرآن] را فرمانی روشن نازل کردیم، و اگر پس از دانشی که به تو رسیده [باز] از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر خدا هیچ دوست و حمایت‌گری نخواهی داشت. و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان را قرار دادیم. و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاورد. برای هر زمانی کتابی است. خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست (رعد: ۳۶-۳۹).

تعبیر «آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» و شبیه آن در قرآن معمولاً به یهود و نصاری اشاره دارد (ر.ک: بقره: ۱۲۱ و ۱۴۶ / انعام: ۲۰، ۸۹ و ۱۱۴ / عنکبوت: ۴۷ / قصص: ۵۲). این بافت، واکنش اهل کتاب (یهود و نصاری) را در برابر نزول قرآن نشان می‌دهد که بدین‌گونه است: مؤمنان شادمان‌اند، کافران از اهل کتاب قسمت‌هایی را منکر می‌شوند. چنان‌که در آیه ۴۷ سوره عنکبوت آمده است «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ»، واکنش پیامبر ﷺ این‌گونه بود: من فقط مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم و به سوی او می‌خوانم و بازگشتم به سوی اوست. به نظر می‌رسد این قسمت آیه که از زبان حضرت محمد ﷺ گزارش شده است، پاسخ انکار و شبهه کافران اهل کتاب باشد و بر این اساس، چه‌بسا آیاتی که آنان منکر می‌شدند، آیاتی با محتوای توحید در عبادت بوده است. در آیه بعدی درباره قرآن بحث شده که به زبان عربی فرستاده شده و این کتاب آسمانی را به‌مثابه علم و دانشی محکم در برابر شبهه منکران به شمار آورده است و آیه بعدی شبهه دیگر منکران را پیش کشیده که انتظار داشتند پیامبر از جنس مردم نباشد و مانند مردم زن و فرزند نداشته باشد. این شبهه بدین‌گونه حل شده که رسولان پیشین نیز زن و فرزند داشتند. آخر آیه اضافه می‌کند که همه معجزات پیامبران به اذن خداست و در این آیه کتاب‌های آسمانی نمونه کامل معجزات معرفی شده‌اند و بدین‌گونه که برای هر زمانی یک کتاب آسمانی در نظر گرفته

شده که پس از اتمام آن زمان، کتاب دیگری جای آن را می‌گیرد. خداوند هر چه را بخواهد محو و اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست. بافت این آیات نشان می‌دهد برخی از اهل کتاب از نزول قرآن ناراحت بودند و انتظار داشتند مردم پایبند کتاب آسمانی آنان باشند. خداوند در پاسخ مسئله انساء و نسخ و فلسفه آن را گوشزد می‌کند. همچنین در سیاق تنها آیه‌ای که نسخ در آن مطرح شده، این مسئله به چشم می‌خورد:

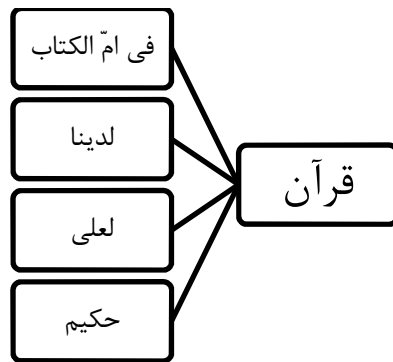
مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره: ۱۰۵-۱۰۶).

بر اساس بافت آیات ۳۶-۳۹ سوره رعد و همنشین‌ها، ام‌الکتاب خاستگاه رسالت، معجزات و کتاب‌های آسمانی انبیاست.

۲. همنشینی قرآن با اوصاف سه‌گانه: فِي أَمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا، لَعَلِي، حَكِيمٌ

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَإِنَّهُ فِي أَمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ: سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید. و همانا که آن در کتاب اصلی [لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حکمت است (زخرف: ۲-۴).

در این سیاق، خداوند به قرآن سوگند خورده، قرآنی که برای تعقل مردم به زبان عربی فرستاده شده است و در ام‌الکتاب نزد خداوند، سخت، والا و پر حکمت است. مراد از «کتاب مبین» قرآن است. چنان‌که می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (نمل: ۱)، «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (حجر: ۱)، «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (مائده: ۱۵)، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأُنزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء: ۱۷۴). «حکیم» ۳۵ بار در قرآن تکرار شده که بیشتر با «علیم» همنشین شده و صفت خداوند واقع شده‌اند «عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و یک بار به صورت عکس، صفت خدا واقع شده است «إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (انعام: ۱۳۹). همچنین با همنشین عزیز، صفت خداوند واقع شده‌اند «عَزِيزٌ حَكِيمٌ». بر اساس آیه ۱۴ سوره زخرف قرآن در ام‌الکتاب نزد خداوند با صفات «لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» معرفی می‌شود و در آیه دیگری این صفات برای خداوند است «إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» (شوری: ۵۱).



مفسران نوشته‌اند قرآن از اصل کتاب نسخه‌برداری شده است و اصل کتاب همان لوح محفوظ است (ر.ک: بلخی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۷۸۹ / سمرقندی، [بی تا]، ج ۳، ص ۲۵۱ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۵، ص ۳۰ / سوراآبادی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۲۶۱ / ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۳۲۸ / طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۶۰ / ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۷۲ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۳۶). برخی هم نوشته‌اند اصل قرآن در لوح محفوظ است و بر کتاب‌های دیگر آسمانی مستولی و چیره است (تستری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۴۰ / مترجمان، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۱۶۶۷ / طوسی، [بی تا]، ج ۹، ص ۱۸۱). برخی گفته‌اند ام‌الکتاب بنیان همه کتاب‌های آسمانی است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۸۶). آیه زیر مانند آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بروج است: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» که در این آیه اساس قرآن را در لوح محفوظ دانسته است.

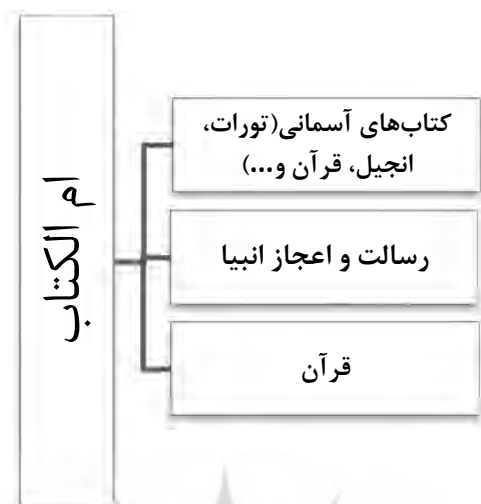
یکی از رسالت اصلی بافت آیه ۲-۴ سوره زخرف بیان این است که قرآن از سوی حکیم و دانایی نازل شده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَتُلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل: ۶)؛ اگرچه «حکیم» و «علیم» هر دو اشاره به دانایی پروردگار است، «حکمت» به‌طور معمول جنبه‌های عملی و «علم» جنبه‌های نظری را بیان می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۰۰)، به بیان دیگر، «علیم» از آگاهی بی‌پایان خدا خبر می‌دهد و «حکیم» از نظر، حساب و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری فرود می‌آید، باید کتاب مبین و روشن‌گر باشد، و مایه هدایت و بشارت مؤمنان و داستان‌هایش خالی از هر گونه خرافه و تحریف باشد (همان).

بر این اساس، قرآن تبلور علم و حکمت خداوند است؛ به همین خاطر با صفات «لَعَلِّی»

حَکِيمٌ» در «ام‌الکتاب» معرفی شده است و «لعلی» به گونه‌ای که از مفاد آیه پیشین استفاده می‌شود، این است که قرآن در آن حال که در ام‌الکتاب بود، قدر و منزلتی رفیع‌تر از آن داشت که عقل‌ها بتوانند آن را درک کنند و مراد از اینکه فرمود «حکیم» این است که قرآن در «ام‌الکتاب» یکپارچه بوده است و مانند قرآن نازل‌شده، مفصل، جزء جزء، سوره سوره، آیه آیه، جمله جمله و واژه واژه نبوده است. این معنا از آیه شریفه «کتابٌ أَحْکَمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِيمٍ خَبِيرٍ» (هود: ۱) نیز استفاده می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۸۴). صفت «علی» و «حکیم»، دلالت می‌کنند بر این که ام‌الکتاب، بالاتر از اندیشه بشری است، چون عقل بشر در فکرکردن تنها می‌تواند چیزهایی را بفهمد که نخست در زمره مفاهیم و الفاظ باشد و از مقدماتی تصدیقی ترکیب شده باشد که هر یک مترتب بر دیگری است، مانند آیات و عبارتهای قرآنی. ولی چیزی که ورای مفاهیم و الفاظ است و قابل تجزیه به بخش و فصل نیست، عقل راهی برای درک آن ندارد. کتاب در نزد ما در لوح محفوظ جایگاهی والا دارد و دارای احکام و اتقانی است که به خاطر همان جایگاه والا و آن احکام و اتقان ذهن‌ها به آن دسترسی ندارد و ما آن را نازل و درخور درک عقل‌ها کردیم؛ یعنی آن را خواندنی و عربی کردیم تا مردم آن را بفهمند (همان). بر اساس همنشینی قرآن با اوصاف سه‌گانه (فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا، لَعَلِيَّ، حَکِيمٌ)، نشان می‌دهد قرآن از اصلی سرچشمه گرفته که یکپارچه بوده است و قدر و جایگاه والایی داشته که عقل‌ها توانایی اندیشیدن و درک آن را نداشتند؛ به همین خاطر خداوند از جایگاه آن فرو کاست و به شکل الفاظ و زبان عربی درآورد تا برای مردم بیان‌کننده و قابل درک و فهم باشد.

بر اساس همنشینی‌های آیات سوره‌های (رعد: ۳۶-۳۹) و (زخرف: ۲-۴) چیزهای که

از ام‌الکتاب صادر می‌شود عبارت‌اند از:



ه) کتاب مکنون

«کَنّ» و «کنون» به معنای پوشاندن و محفوظ داشتن است، جمع آن «اکنّه» و «اکنان» است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۴۲). مکنون در چهار آیه تکرار شده و با «بیض»، «لؤلؤ» و «کتاب» هم‌نشین شده است.

همنشینی قرآن با کتاب مکنون

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ * وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ: نه [چنین است که می‌پندارید]، سوگند به جایگاه‌های [ویژه و فواصل معین] ستارگان. اگر بدانید، آن سوگندی سخت بزرگ است که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته، که جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند، وحیی است از جانب پروردگار جهانیان. آیا شما این سخن را سُبک [و سست] می‌گیرید؟ و تنها نصیب خود را در تکذیب [آن] قرار می‌دهید؟ (واقعه: ۷۵-۸۲).

با توجه به بافت، این آیات به تمایز میان الهامات پیامبر (وحی و القانات) کاهن (کهنات) اشاره می‌کند. عرب‌ها عقیده داشتند که کاهنان می‌توانند جنیان را رام خود کنند

و جنیان نیز در عوض، آنان را از اسرار غیب آگاه کنند. از جمله اتهامات وارد بر پیامبر ﷺ این بود که او کاهنی است که خود را پیامبر معرفی کرده است. چون عرب‌ها مانند ملت‌های بزرگ معاصر خود، از باور به پاره‌ای موهومات مانند کهان و عرافه (غیب‌گویی از گذشته و آینده)، فال‌گیری، خوب و بد دانستن آهنگ پرواز پرندگان و تعبیر خواب رهایی نیافتند؛ زیرا انسان طبعاً اشتیاق دارد دلایل و علل رویدادها را بداند، چون از ابزار عادی برای کشف آن محروم می‌ماند، به اوهام متوسل می‌شود. به همین سبب کاهن، عراف و مانند آن میان عرب زیاد شد (جرجی زیدان، ۱۳۷۲، ص ۴۰۲). این نسبت‌ها در قرآن نیز آمده است که عبارت است از مجنون (ر.ک: صفات: ۳۶)، شاعر (صفات: ۳۶)، کاهن (طور: ۲۹) و ساحر (ر.ک: مدثر: ۲۴ و ۲۵). این آیات بیان می‌کند که الهامات فرودآمده بر محمد ﷺ - بر خلاف سخن کاهنان - از سوی خداست (ر.ک: سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۶، ص ۳۴۷۱).

در اینجا دو مسئله پیش می‌آید: نخست اینکه، قرآن لوحی محفوظ و مستور است و در آیه چهار سوره زخرف و جاهای دیگر از آن به «ام‌الکتاب» یاد می‌شود. معنای تلویحی این سخن این است که قرآن، اصالت و وثاقت دارد؛ دوم اینکه، قرآن به واسطه فرشته بر پیامبر ﷺ نازل شده است، بدین معنا که این واسطه دلیلی دیگر بر محفوظ ماندن قرآن در برابر القائنات کاهنان است که نه اصالت دارد و نه محفوظ و مصون از دسترسی جنیان است. نتیجه این آیات چنین مشخص می‌شود: وحی فرودآمده بر محمد ﷺ از سوی خداوند است و این همان منطق درونی آیات است (مستنصر میر، ۱۳۹۰، ص ۲۶).

فقیهان باور دارند که «مطهرون» در آیه هشتاد به کسانی اشاره می‌کند که از نظر شرعی پاک‌اند؛ یعنی یا غسل کرده‌اند یا وضو دارند و از این آیه چنین استنباط می‌کنند که تنها این گروه به آیات قرآن دسترسی دارند (ر.ک: جصاص، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۳۰۰/ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱، ص ۱۱۷).

و) همنشینی عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ بِا كِتَابِ مَبِينِ

قُلْ لَوْ اَنْ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِه لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِيْنَ.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: بگو: اگر آنچه را با شتاب خواستار آن هستید، نزد من بود؛ قطعاً میان من و شما کار به انجام رسیده بود، و خدا به [حال] ستمکاران داناتر است. و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند، و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است (انعام: ۵۸-۵۹).

سیاق آیات درباره خواسته‌های نابه‌جا و معجزات پیشنهادی کافران به حضرت محمد ﷺ است. در این بافت خداوند علت اجابت‌نشدن این درخواست‌ها را علمش به ستمگران می‌داند که در صورت اجابت این درخواست‌ها، بی‌گمان کافران ناراحت خواهند شد. پس در اینکه فرمود: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ» یک نوع کنایه و تعلیلی به کار رفته و معنایش این است که شما در رنج خواهید بود، برای اینکه ستمکارید و عذاب الهی جز به ظالمین کاری ندارد. این جمله اشاره است به مطلبی که در آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ» (انعام: ۴۷).

ارتباط آیه ۵۹ تنها با جمله آخر آیه قبلیش نیست، بلکه با مفاد مجموع دو آیه پیش از خود مرتبط است؛ زیرا مجموع آن دو آیه دلالت می‌کند بر اینکه: معجزه‌ای که کافران آن را پیشنهاد کرده بودند و همچنین نتیجه آنکه مسئله یکسره‌شدن کار آنان با رسول خداست، امری است که تنها خدای تعالی، عالم و حاکم از آن آگاه می‌باشد و اوست که در حکم و در عذاب کردن ستمکاران، اشتباه نمی‌کند، برای اینکه داناتر از هر کس به ستمکاران و عالم به غیب و نهان و دانای به هر خرد و کلان، خود او است که نه در حکمش گمراه می‌شود و نه چیزی را فراموش می‌کند و در این جهات کسی با وی شرکت نداشته و هم‌ردیف او نیست. این معنا را دو آیه پیش افاده کرده و اکنون آیه مورد بحث، این معنا را اضافه می‌کند که تنها خدای سبحان است که عالم به غیب و عملش دربردارنده هر چیزی است، سپس در سه آیه بعد، همین معنا را تکمیل می‌کند، به این بیان، سیاق این چند آیه، سیاق آیاتی می‌شود

که در مانند این بحث وارد شده است، مانند آیه‌ای که گفت وگویی قوم خود را با حضرت بازگفته و می‌فرماید: «قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنِ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ» (احقاف: ۲۳ / رک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۲۴).

سبب احاطه علم خداوند به ظالمان و کافران این است که کلیدهای غیب نزد خداست و جز او کسی نمی‌داند. بعد کلیدهای غیب را تشریح می‌کند: آنچه را در دریاها و خشکیهاست، می‌داند، هیچ برگی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه آن را می‌داند، در گام بعدی نمایی جدید از این علم داده؛ بدین صورت که هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن است.

۱. همنشینی احاطه علمی خداوند به حالت‌های مختلف بندگان با کتاب مبین

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: در هیچ کاری نباشی و از سوی او [خدا] هیچ [آیه‌ای] از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید، مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آن گاه که بدان مبادرت می‌ورزید. و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است (یونس: ۶۱).

سیاق این آیات دربارهٔ تکذیب قیامت است و پس از آن برای اینکه کافران بدانند مهلت‌دادن به کافران برای آنان از روی جهل و نادانی نیست. در این آیه می‌فرماید: ای محمد! تو در کاری نخواهی بود و آیه‌ای از قرآن نمی‌خوانی و ای مردم عملی را انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما بر شما گواهیم، آن‌گاه که در آن کار مشغول می‌شوید و انجام می‌دهید. و ای محمد! هم‌وزن ذره‌ای از پروردگار تو پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است. در این آیه شریفه پس از یادآوری سیطره علمی خداوند از کتاب مبین یاد شده است.

ز) همنشینی علم خدا به گذشتگان و عظمت خلقت با کتابی

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى * قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى * قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى: (فرعون) گفت: «ای موسی، پروردگار شما دو تن کیست؟» گفت: «پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.» گفت: «حال نسل‌های گذشته چون است؟» گفت: «علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگارم نه خطا می‌کند و نه فراموش می‌نماید.» همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت، و برای شما در آن، راه‌ها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد، پس به وسیله آن رُستنی‌های گوناگون، جفت‌جفت بیرون آوردیم (طه: ۴۹-۵۳).

در این بافت نشان می‌دهد که موسی و هارون علیهم‌السلام نزد فرعون آمدند و فرمان خدا را ابلاغ کردند، فرعون گفت: ای موسی علیه‌السلام خدای تو کیست؟ در اینجا با اینکه مخاطب هر دو هستند، از باب تغلیب، تنها نام موسی علیه‌السلام برده شد. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»: فرعون می‌پرسید که خدای شما چگونه آدمی است؟ اما موسی علیه‌السلام در جواب گفت: خدای ما از آن کسانی نیست که تو می‌پنداری. تنها می‌توان خدا را به آثارش شناخت. او به هر موجودی صورت بخشیده و او را به غذا و آب و تولید نسل و... هدایت کرده است. این معنا از مجاهد، عطیه و مقاتل است. «قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى»: فرعون گفت: در این صورت تکلیف امت‌های گذشته که به خداوند اقرار نداشتند و بت‌ها را می‌پرستیدند، چیست؟ (مقصود از امت‌های گذشته، قوم نوح، عاد و ثمود علیهم‌السلام بود). «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ»؛ موسی علیه‌السلام در جواب گفت: اعمال آنها پیش خداوند محفوظ است و خدا به اعمال ایشان آگاهی دارد و آنها را عذاب می‌دهد. این علم در لوح محفوظ است (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۲۳). درحقیقت آیه شریفه همانند آیه‌ای است که کلام مشرکین را نقل می‌کند: «وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» (سجده: ۱۰) و از سیاق کلام بر می‌آید که سخن فرعون اساسی جز استبعاد ندارد و این استبعاد نیز تنها

به خاطر این بوده که از وضع سده‌های نخستین و اعمال آنها خبری نداشته‌اند. همچنان‌که جواب موسی که فرمود: «عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي»؛ شاهد آن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۷۰). احتمال دارد کتاب مجاز باشد؛ بدین صورت که علم مطلق و به تمام تفصیلات به امور مکتوب تشبیه شده و امکان دارد کنایه از تحقق علم باشد؛ بدین سبب که اشیایی که نوشته می‌شوند، محقق می‌شوند؛ مانند سخن الحارث بن حزنه: «وهل ينقض ما فی المهارق الأهواء: آیا هواهای نفسانی آنچه را که در ورق‌هاست، نقض می‌کند. این معنا را «لا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى» تأکید می‌کند (ابن‌عاشور، [بی‌تا]، ج ۱۶، ص ۱۳۲/قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۷، ص ۱۳۰).

موسی ﷺ در پاسخ به پرسش فرعون، علمی مطلق و به تمام تفصیلات و جزئیات قرون گذشته را برای خدا اثبات می‌کند و می‌گوید: «علم آن نزد پروردگار من است». علم را مطلق آورد تا حتی یک نفر و یک عمل مستثنا نباشد و علم گفته‌شده را نزد خدا قرار داد تا بفهماند که علمی آمیخته با جهل و فناپذیر نیست، همچنان‌که خدای تعالی فرمود: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل: ۹۶) از سوی دیگر، علم یادشده را مقید به کتاب کرد و گفت «فی- کتاب» و گویا این جمله حال از علم است تا بر ثبوت و محفوظیت آن تأکید کند و بفهماند که حال آن علم تغییر نمی‌کند و واژه کتاب را نکره و بدون (ال) آورد تا به عظمت آن از حیث گسترش احاطه و دقتش اشاره کرده باشد که هیچ کوچک و بزرگی نیست، مگر آنکه آن را شمرده و بدان سیطره دارد. بنابراین بازگشت معنای کلام به این می‌شود که پاداش و کیفر قرون اولی برای کسی مشکل است که به آن علم نداشته باشد؛ ولی برای پروردگار من که به حال ایشان عالم است و اشتباه و دگرگونی در علمش راه ندارد و غیبت و زوال نمی‌پذیرد، اشکال و استبعادی ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۶۹-۱۷۰). بدین ترتیب حضرت موسی ﷺ سیطره علمی پروردگار را به همه چیز خاطر نشان می‌کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که سر سوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا پوشیده و بی‌پاداش و کیفر نخواهد بود. درحقیقت احاطه علمی خداوند نتیجه گفتاری است که موسی ﷺ پیش‌تر گفت و آن اینکه: خداوندی که نیازمندی هر موجودی

را داده و او را هدایت می‌کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۲۲). برخی گفته‌اند «لا یضِلّ» صفت «کتاب» است، ضمیری که به آن بازمی‌گردد در تقدیر است؛ یعنی «یضِلّ عنه» پروردگارم از آن کتاب و راه آن علم گمراه نمی‌شود و پس از علم هم فراموش نمی‌کند و چون فرعون از پاسخ پرسش اولش اعراض کرد و متعرض رد و قبول آن نشد، موسی علیه السلام پاسخ پرسش دوم او را به گونه‌ای داد که پاسخ پرسش اول داده شد تا اینکه فرعون ناچار شد بپذیرد یا حیران و سرگردان بماند. چنان‌که دفعه نخست چنین شده بود، ناتوانی او بر حاضران آشکار می‌شد، پس موسی علیه السلام در جایگاه پاسخ چنین گفت: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا»؛ آن خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد، راه‌هایی قرار داد تا بدان وسیله شما به شهرهای دیگر - غیر از شهرهای خودتان - بروید تا منافع و ضروریات خود را به دست آورید، راه‌هایی قرار داد تا ابزار و وسایل زندگی‌تان را تحصیل کنید؛ از جمله زراعت‌ها، تجارت‌ها و صنعت‌ها. راه‌هایی نیز برای به دست آوردن منافع اخروی شما قرار داد؛ از جمله انبیا، شرایع و جانشینان آنان (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۶).

ح) همنشینی قول مشرکان با استعباد معاد، قدرت خلقت خدا با کتاب حفیظ

برای درک صحیح ماهیت کتاب حفیظ باید قسمتی از بافت و سیاق سوره ق که دارای رابطه معنایی با این واژه است، بررسی شود:

وَأَلْقُرْآنَ الْمَجِيدِ * بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ *
 * أِذَا مَتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا
 كِتَابٌ حَفِیْظٌ * بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِیْجٍ * أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى
 السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ * وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا
 فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیْجٍ * تَبْصِرَةٌ وَذِكْرٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (ق: ۸-۱).

در این بافت خدای تعالی به قرآن سوگند خورده است و جواب قسم محذوف است و تقدیرش چنین است «لحق الأمر الذی وعدتم به انکم لمبعوثون» (ر.ک: طوسی، [بی تا]،

ج ۹، ص ۳۵۷). از این در شگفت بودند که بیم‌دهنده‌ای از خودشان آمده است و فکر می‌کردند که هیچ‌گاه وحی - مگر بر فرشته - نخواهد شد: «فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ»؛ یعنی این مطلب شگفت‌انگیز است و تعجب می‌کردند که محمد ﷺ رسول خدا به سوی آنان باشد و از این رو رسالت او را نپذیرفتند و برانگیخته شدن پس از مرگ را نیز انکار کردند که آیه بعدی بدان اشاره کرده است. می‌فرماید: آیا پس از خاک‌شدن، دوباره برانگیخته شده و زنده باز می‌گردیم؟! این بازگشت که می‌گویند، بازگشتی است دور از گمان و فکر انسان و بازگشتی باورنکردنی به جهان است؛ یعنی این شدنی نیست، زیرا امکان ندارد. سپس خداوند بزرگ می‌فرماید: «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ»؛ یعنی ما خوب می‌دانیم که زمین چگونه گوشت و خون آنان را می‌خورد و چگونه استخوان‌هایشان را فرسوده می‌سازد؛ بنابراین برای ما بازگرداندن آنها سخت نیست: «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ»؛ یعنی ما کتابی داریم که تعداد و اسامی آنان را از بر می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۱۲). بر اساس سیاق «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ»، تأکید و تقریر است بر «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ» (طنطاوی، [بی‌تا]، ج ۱۳، ص ۳۳۳). «بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِیْجٌ»؛ در آیه شریفه به آنچه آیه پیشین اشاره‌ای به آن داشت، پشت کرده است. توضیح اینکه از آیه پیشین این معنا به ذهن می‌رسید که کافران به این حقیقت آگاهی ندارند که خدا عالم است و اگر از مسئله بعث و رجوع شگفت‌زده می‌شوند، بدین سبب است که نمی‌دانند خدا داناست و چیزی از احوال و آثار آفریده‌اش از او پنهان نیست و نمی‌دانند که همه این جزئیات در لوح محفوظ نزد او نوشته شده، به گونه‌ای که حتی ذره‌ای از قلم نیفتاده؛ زیرا از آیه پیشین بوی چنین گمانی می‌آمد. آیه مورد بحث با واژه «بل» می‌خواهد آن را رد کند و بگوید: انکار کافران درباره قیامت از نادانی‌شان به جایگاه پروردگار و به علم او به جزئیات نیست و حتی نمی‌خواهند نادانی بکنند؛ بلکه اینان به‌طور کلی حق را انکار می‌کنند و چون فهمیده‌اند مسئله معاد حق است، آن را نیز انکار می‌کنند، پس اینان از این جهت منکر حق‌اند که با آن دشمن‌اند، نه اینکه درباره حقیقت نادان باشند و از ادراک حق قاصر باشند. پس ایشان در وصفی آشفته به سر می‌برند و با وضعیتی نامنظم و

گیج‌کننده حق را درک می‌کنند و در عین حال نیز تکذیب می‌کنند. با اینکه لازمه درک حق و علم به حقانیت هر چیز این است که آن را تصدیق کرده و به آن ایمان بیاورند؛ خداوند به همین جهت دنبال این کلام، آیات و نشانه‌های علم و قدرت خودش را آورده تا سرزنشی به ایشان باشد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۳۴۰). اصلی‌ترین رسالت این بافت، اثبات معاد است که با سوگند به قرآن آغاز می‌شود. سپس با انکار رسالت محمد ﷺ و معاد و بعیدبودن آن ادامه می‌یابد، چون شبهه منکران معاد درباره بعیدبودن بازگشت بعد از نابودی و خاک‌شدن است؛ یعنی چگونه این همه انسان که پس از مرگ به خاک تبدیل می‌شوند، از هم قابل شناسایی هستند. خداوند در پاسخ، علم خودش را گوشزد می‌کند و در مفهوم‌سازی این آیه، علم خدا را به صورت زمان گذشته و کاستن زمین را به صورت زمان حال آورده است. بدین معنا که زمین اکنون در حال کاستن است و خدا از پیش به آنچه اکنون زمین می‌کاهد، علم داشته است. پیداست «ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ» موقعیتی پویا را نشان می‌دهد. فعل «تَنْقُصُ» حدود زمانی معینی ندارد و مشخص نیست از کی شروع شده است و چه هنگام پایان می‌یابد؛ بلکه تنها نشان می‌دهد که اکنون در حال روی‌دادن است. این موقعیت از آن جهت پویا تصور شده است که زمین همواره چیزهایی را که درونش قرار دارد، تغییر می‌دهد. در آیه پیشین علم خدا به این موقعیت پویا تعلق گرفته است، بدین معنا که خدا از پیش به همه دگرگونی‌هایی که برای آنها رخ می‌دهد یا خواهد داد، علم داشت (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۲۱۸-۲۱۹) و برای نزدیک‌شدن به ذهن انسان‌ها اضافه می‌کند: علم خداوند به مردگان و اجزای بدن ایشان مانند این است که در کتابی ثبت شده باشد و بازگشت کتاب حفیظ به علم خداوند است. سپس درباره قدرت خلقت خداوند بحث می‌کند که این همنشینی اثبات می‌کند برانگیخته‌شدن و رسیدگی به حساب بندگان که همه اعمال و بخش‌های بدن مردگان در علم خداوند است، بر اساس قدرت بی‌پایانش، امری آسان است. بدین صورت که «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» عطف عام بر خاص است و این به معنای تزییل برای جمله «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ» است؛ یعنی نزد ما علم به همه چیزها به صورت علمی ثابت است و اگر کتاب

نکره آمده، به خاطر بزرگداشت کتاب است و آن بزرگداشت تعمیم است (ابن عاشور، [بی تا]، ج ۲۶، ص ۲۳۵). چنان که گروهی از مفسران یادآور شده‌اند، «کتاب حفیظ» کنایه از این است که خداوند به همه چیز سیطره علمی دارد (ر.ک: مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۱۲۹/ آل سعدی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۹۷۰/ بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۲۶۸/ کرمی حویزی، ۱۴۰۲، ج ۷، ص ۳۱۲/ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۲۱، ص ۱۷۵/ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۲۷، ص ۲۶۹).

ط) همنشینی علم من الکتاب با آوردن تخت ملکه سبأ و فضل و امتحان خدا

۲۹

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (نمل: ۴۰).

کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم». پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است». اینکه این آیه را بدون عطف به آیه پیش آورده، شاید برای این است که مناسبتی بین این دو گفتار نیست؛ زیرا که علم عفریت جن از عالم طبیعی گرفته شده و علم کسی که نزد او علمی از کتاب بوده از عالم قدس الهی گرفته شده (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۹، ص ۳۴۰). مراد از کسی که دانشی از کتاب نزد اوست، اختلاف نظر وجود دارد: او مردی از انسان‌ها بود که اسم‌الله اعظم می‌دانست و اسمش آصف بن برخیا بود (ر.ک: بلخی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۳۰۷/ قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۲۹). برخی گفته‌اند مراد از این شخص حضرت جبرئیل علیه السلام است (سمرقندی، [بی تا]، ج ۲، ص ۵۸۳). از جبائی گزارش شده مراد حضرت سلیمان علیه السلام است و گفته شده او حضرت خضر علیه السلام است. از مجاهد نقل شده اسم اسطوع و از قتاده گزارش شده اسمش ملیخا است (طوسی، [بی تا]، ج ۸، ص ۹۶).

درباره ماهیت این علم نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: برخی گفته‌اند مراد از این علم

دهن

معناشناسی
در محفظه در قرآن

«یا حیّ، یا قیوم» است (فراء، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۹۴). از مجاهد نقل شده مراد از این علم اسمی بوده است که به محض خواندن، برآورده می‌شد و آن همان ذکر «یا ذالجلال و الاکرام» بوده است (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۸۸۶ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۹، ص ۱۰۳). گروهی از مفسران نوشته‌اند مراد دانشی از لوح محفوظ بوده است (ر.ک: سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۷۷۷). مراد از کتاب، جنس کتاب‌های نازل شده بر انبیاست یا مراد علم وحی و شریعت‌هاست (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۹۰ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۶۸ / شبّر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۲۷). گفته شده مراد از علم، کتاب سلیمان علیه السلام به ملکه بلقیس است یا همه چیزهایی است که خداوند برای فرزندان حضرت آدم علیه السلام نوشت (ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۶۳). مراد، علم و فهم عمیقی است که از سوی خداوند داده شده است (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۲۳). برخی نوشته‌اند یعنی آن که نزد او اندکی از علم قرآن باشد؛ یعنی بر علم قرآن تکوینی داشت که از آن فرو کاسته، فرقان می‌شود و به صورت کتاب‌های آسمانی یا به صورت شرایع الهی در می‌آید (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۷۴). این تعبیر دلالت دارد به برتری علم و اشاره است به آنکه این کرامت به سبب بزرگی علم است (ر.ک: بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۶۱ / کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۷، ص ۱۵ / قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۶۲). هرچه باشد و آن شخص هرکه باشد، از اینکه آیه مورد بحث را بدون عطف بر پیش از خود آورد و آن را از قبل جدا کرد، برای این بود که درباره این عالم که تخت ملکه سبأ را حاضر کرد، آن‌هم در زمانی کمتر از زمان فاصله میان نگاه کردن، اعتنای بیشتری اعمال دارد و همچنین به علم او اعتنا ورزید؛ زیرا واژه «علم» را نکره آورده، فرمود: علمی از کتاب، یعنی علمی که نمی‌توان آن را با الفاظ معرفی کرد و در عبارت‌های آیه شریفه هیچ خبری از این اسمی که مفسران گفته‌اند، نیامده، تنها و تنها چیزی که آیه در این باره فرموده این است که شخص نام‌برده که تخت ملکه سبأ را حاضر کرد، علمی از کتاب داشته و گفته است: «من آن را برایت می‌آورم»، تنها این دو واژه، درباره او آمده است. البته این در جای خود معلوم و مسلم است که درحقیقت کار خدا بوده. پس معلوم می‌شود که آن شخص علم و ارتباطی با خدا داشته که هرگاه از پروردگارش چیزی

می‌خواست و حاجتش را به درگاه او می‌برد، خدا آن را برآورده می‌کرد. به بیان دیگر، هرگاه چیزی را می‌خواست، خدا هم آن را می‌خواست. علم گفته‌شده از سنخ علوم فکری و اکتسابی و تعلم‌بردار نبوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۶۳-۳۶۴). منظور آگاهی او بر کتاب‌های آسمانی است. آگاهی عمیقی که به او امکان می‌داد که دست به چنین کار شگرفی بزند و برخی احتمال داده‌اند منظور لوح محفوظ است، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه‌ای از آن آگاهی داشت و به همین دلیل توانست تخت «ملکه سبأ» را در یک چشم برهم‌زدن نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۶۹-۴۷۰).

به دلیل هم‌نشین شدن علم «من‌الکتاب» با آوردن تخت ملکه سبأ و بخشش و آزمون خداوند که حضرت سلیمان علیه السلام بعد از مشاهده تخت، زبان به دعا و حمد گشود و این امر را از بخشش خاص و آزمون خداوند دانست. این علم، علم پرمنزلت و ویژه‌ای است که خداوند در اختیار آن شخص گذاشته و از علم خودش برخاسته است. همان‌گونه که روایتی این گفته را تأیید می‌کند: از امام باقر علیه السلام روایت شد که فرمود: خداوند هر پیامبری را برگزید، بخشی از علم را به او داده؛ به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به ایشان همه علم را داده است. پس این آیات را خواند: «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) و «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۴۵) و فرمود: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» خداوند نفرموده که نزد این شخص علم کتاب بوده؛ [بلکه فرموده که بخشی از علم کتاب نزد او بوده است.] و این منت را خداوند بر همه آنها ننهاده است و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (فاطر: ۳۲). پس این همه علم است و ما برگزیدگان هستیم و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴). این زیادت علم نزد ماست و نزد هیچ‌یک از پیامبران، برگزیدگان، فرزندان انبیا و دیگران نیست (فرات کوفی، ۱۴۱۰، ص ۱۴۶).

هم‌نشینی شاهدبودن خداوند و من عنده علم الکتاب بر رسالت

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (رعد: ۴۳).

این آیه، آخرین آیه سوره رعد است و با حرف «و» گفتار در آن را عطف بر کلامی می‌کند که در آغاز سوره آورده و فرموده: «وَأَلَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ». این سومین باری است که بر منکران حقیقت کتاب‌الله هجوم آورده و استشهاد می‌کند به اینکه خداوند و کسانی که به این کتاب علم دارند، بر رسالت خاتم‌النبیین گواه‌اند «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ». این جمله استشهاد به خدای سبحان است که خود ولی‌امر رسالت است و شهادت در اینجا شهادت تأدیه است، نه شهادت تحمل؛ زیرا نمونه‌های جمله «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس: ۳-۴) بارها در قرآن کریم آمده و نشانه و معجزه‌بودن قرآن نیز ضروری است که از سوی خداوند آمده و شامل شدن آن بر تصدیق رسالت، آن‌هم به دلالت مطابقی که مورد اعتماد همه است، نیز الزامی است و شهادت تأدیه نیز همین است، که شاهد به علم ضروری گواهی دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۸۳-۳۸۴). درباره «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی نوشته‌اند یعنی کسی که در نزدش تورات باشد، به رسالت حضرت محمد ﷺ گواهی می‌دهد که همان عبدالله بن سلام است که به رسالت حضرت، چون در تورات نوشته شده بود، شهادت داد (بلخی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۸۴ / سمرقندی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۳۷). گروهی درباره ماهیت این جمله اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند و علمش را به خداوند واگذار کرده‌اند (تستری، ۱۴۲۳، ص ۸۶). برخی مراد از این شخص را حضرت علی ﷺ می‌دانند (ر.ک: قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۶۷ / رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۲۴۲). برخی مراد از «کتاب» را کتاب‌های فرودآمده پیش از قرآن - مانند تورات و انجیل - دانسته‌اند؛ یعنی کسانی که علم تورات و انجیل دارند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۱۱۸ / ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۳۰۲). بر اساس روایتی از امام باقر ﷺ کسانی که علم کتاب نزد آنهاست، امامان ﷺ هستند که پس از حضرت محمد ﷺ، حضرت علی ﷺ افضل آنهاست و ایشان در روایتی دیگر تکذیب می‌کند که منظور عبدالله بن سلام نیست، بلکه مراد حضرت علی ﷺ است (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۲۰). از قتاده و مجاهد روایت شده است که مراد عبدالله بن سلام، سلمان و تمیم‌داری است. از حسن بصری و زجاج گزارش

شده، کسی که علم کتاب نزد اوست، همان خدای تعالی است (ر.ک: طوسی، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۶۸ / نیشابوری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۵۸ / طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۴۶۲ / عاملی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۳۳). برخی نیز گفته‌اند «من عنده» خدای تعالی و «علم الکتاب» لوح محفوظ است (سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۲۱۵ / فیضی دکنی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸۱ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۳۶). گروهی نوشته‌اند او همان خداوند است؛ با این تعبیر که نزد خدا علم همه مؤمنان است و بدین گونه معنا می‌شود: شهادت و گواهی خداوند کفایت می‌کند؛ زیرا نزد او علم کتاب است و شهادت مؤمنان بس است، وقتی آنها به رسالت آگاه‌اند (قشیری، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۳۸). برخی نوشته‌اند یعنی کسی که نزدش علم قرآن است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۳۶ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۳۶ / فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۵۵ / نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۱۶۷ / کاشانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۴۶۲). گروهی نیز گفته‌اند که مراد علم قرآن است و کسی که با نظم اعجاز‌گونه‌اش انس بگیرد یا علم تورات است و آن شخص **عبدالله بن سلام** است یا علم لوح محفوظ است و او خداوند است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۹۲). همچنین گفته شده مراد **جبرئیل** است که وحی را از لوح محفوظ فرا می‌گیرد (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹، ص ۵۴۷).

بر اساس بافت و هم‌نشین‌ها مراد از علم «من الکتاب» جلوه‌ای از علم خداوند است؛ یعنی هم خدا می‌داند من فرستاده او هستم و هم آنها که از قرآن اطلاعات کافی دارند، می‌دانند این کتاب از طرف خداوند آمده و این، برخاسته از علم بی‌کران اوست.

در پایان برای پی بردن به اینکه چرا خداوند از علم خود به لوح محفوظ تعبیر کرده و ارتباط این تعبیر با وضعیت شبه جزیره عربستان در دوران نزول و وجه اعجاز قرآن چیست، وضعیت علم در جاهلیت و اصلی‌ترین وجه اعجاز قرآن بررسی می‌شود. آگاهی عرب جاهلی در سرزمین حجاز و اطراف، از آداب و رسوم و علوم و فنون به اندکی ستاره‌شناسی منحصر بود، آن‌هم به منظور راه‌یابی در بیابان‌های بی‌کران و تعیین اوقات آمدن باران و شناخت قبیله‌های مختلف و پراکنده خود و آشنایی با آثار گام‌ها و جای پای انسان و حیوانات (دوانی، ۱۳۷۴، ص ۱۹). بلاذری با سند روایت می‌کند که هنگام

ظهور اسلام در مکه، تنها هفده نفر باسواد بودند. وی پس از شمردن نام آنها، از زنی قریشی نام برده که در دوره جاهلیت هم‌زمان با ظهور اسلام خواندن و نوشتن می‌دانست. ایشان می‌گوید: این زن همان کسی است که به دستور پیامبر ﷺ به حفصه (همسر پیامبر) نوشتن آموخت (ر.ک: بلاذری، [بی‌تا]، ص ۴۵۸-۴۵۹).

واژه علم در جاهلیت بیشتر به معنای علم و دانش‌های انسان و ناظر بر اطلاعات فردی در زمینه انساب، ایام و... بوده است، علم انساب، ایام و ادیان از علوم شریفی است که عرب جاهلی به دانستن آن افتخار می‌کرد (شهرستانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۳۸). عرب جاهلی آگاهی و شناخت به امور نامحسوس را از گستره قدرت خارج می‌دانست و آن را جزو گستره قدرت خداوند قرار می‌داد. در شعری از معلقه زهیر بن ابی اسلمی این معنا را می‌توان از علم برداشت کرد:

فلا تکتمن الله ما فی نفوسکم لیخفی ومهما یکتّم الله یعلم
اندیشه ناپاک را در دل پنهان نسازید که هرچه در دل پنهان دارید، خداوند به آن آگاه است.

شاعر در این بیت علم به اسرار را صرفاً در گستره قدرت خداوند دانسته و بدین منظور ترکیب «علم الله» را به کار برده است (الشتمری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۲۹). اعراب جاهلی به خدایان پرشماری اعتقاد داشتند و به یگانگی خداوند قائل نبودند. میان این خدایان منحصراً باور داشتند که «الله» به امور پوشیده و پنهان آگاهی و شناخت داشته است (ر.ک: ابن کلبی، ۱۳۶۴، ص ۶). از دیدگاه عرب جاهلی «الله» نه تنها از امور پنهان آگاهی دارد، بلکه قدرت آگاهی و شناخت او به قدری است که وقتی می‌خواستند نهایت و اوج کاری را نشان دهند، درک آن را در گستره قدرت خداوند می‌دانستند (ابن سراج، ۲۰۰۸، ج ۱، ص ۶۸۷). این معنا را می‌توان در بیتی از معلقه حارث بن حلزّه دریافت:

وفعلنا بهم کما علم الله وما إن للحائنین دماء
کاری بر سرشان آوردیم که جز خداوند نداند، حتی خون‌بهای کشتگان‌شان نیز داده نشد (بختیاری و تقوی، ۱۳۹۳، ص ۵).

لازمه فصاحت و بلاغت و حکیم‌بودن خداوند این است که این کتاب آسمانی به پیشینه ذهنی مردم عصر نزول معطوف شود تا عظمت و اعجاز این کتاب بیشتر نمایان شود. آن پیشینه ذهنی بدین صورت است که هرگاه اعراب در جاهلیت هر چیزی که ارتباط به معنویت داشت و برایشان ناشناخته بود و فرجام آن را نمی‌دانستند، علم آن را مخصوص خدا می‌دانستند و ناتوانی خود را اعلام می‌کردند. خداوند نیز هرگاه آیاتی از قرآن را فرو فرستاد، چون مخاطبان نتوانستند ماهیت آن را بشناسند، ناگزیر در برابرش تسلیم شده و علمش را به خدا واگذار می‌کردند و ایمان می‌آوردند. به همین دلیل در سوره هود آمده است:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَلْطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِلَيْمُ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: یا می‌گویند: این [قرآن] را به‌دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره برساخته‌شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید. پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آنچه نازل شده است، به علم خداست، و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می‌نهدید؟ (هود: ۱۳-۱۴).

در این کلام تحدی آشکاری است و به‌روشنی می‌فرماید: اگر قرآن را افترا می‌دانید، شما هم این سخن ناروا را ببندید، و ده سوره مانند قرآن پیش خود ساخته و پرداخته کرده و به‌افترا به خدا نسبت بدهید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۶۲). در این آیه شریفه خداوند سبب عجز و ناتوانی از آوردن مانند قرآن را علم خداوند می‌داند که اگر مشرکان و مخالفان نمی‌توانند با قرآن تحدی کنند، تنها به این خاطر است که قرآن از علم خداوند برخاسته است و مخالفان به‌هیچ‌روی نمی‌توانند به علم خدا پیروز شوند و در نتیجه نمی‌توانند مانند قرآن را بیاورند. همچنین در آیه دیگر آمده «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (نساء: ۱۶۶). در این آیه شریفه خداوند به فرستاده‌اش تسلی می‌دهد که خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و در علت این گواهی‌دادن، اضافه می‌کند که قرآن علم خداست و [او] آن را به علم خویش نازل کرده است و همچنین فرشتگان [نیز] گواهی می‌دهند.

دانشمندان گذشته دلایل گوناگونی را با نام وجوه اعجاز برای یافتن ناتوانی انسان‌ها برشمرده‌اند. سیوطی ۳۵ وجه از وجوه گوناگون آن را برشمرده است (ر.ک: سیوطی، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱)؛ ولی باید دانست که این وجوه، هیچ‌یک وجه اصلی ناتوانی عرب از آوردن مانند قرآن نبوده است؛ بلکه این خداست که با علم خود بنیان هستی را بنا نهاده و با این علم است که رسالت پیامبر ﷺ استوار می‌شود «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳). قرآن از علمی برخاسته که گوشه‌ای از آن در آیه ۳۴ سوره لقمان این‌گونه معرفی می‌شود:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. این علم درباره آفریده‌هایش چنین است «... هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى * أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى * وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى * أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى» (نجم: ۳۵-۳۲).

برای آگاهی از جایگاه و منزلت قرآن، باید توجه شود این کتاب آسمانی از علم کسی برخاسته که دانش او همه چیز را دربرگرفته و قرآن نمونه‌ای از جلوه علم اوست «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طه: ۹۸) و «... أَنْ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طلاق: ۱۲). این همان علمی است که فرشتگان، خدا را با آن تسبیح می‌کنند «... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» (غافر: ۷). این علم، به گونه‌ای است که علم غیب هم از آن نمود پیدا می‌کند و یکی از نام‌های خدا «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» است (ر.ک: سبأ: ۳؛ جمعه: ۸؛ انعام: ۷۳؛ رعد: ۹ / ر.ک: جعفرزاده کوچکی، ۱۳۹۵، ص ۴۹-۷۰). اصل قرآن همان علم خداوند است که از مقام آن کاسته شده و به شکل الفاظ در اختیار مردم قرار گرفته است و اگر از علم خداوند به لوح محفوظ، امام مبین، کتاب مبین، ام‌الکتاب و کتاب حفیظ نامیده شده، به خاطر نزدیکی به ذهن برای مردم عصر نزول بوده است؛ زیرا قرآن کریم به زبان قوم پیامبر اعظم ﷺ، یعنی به همان واژگان و معانی شناخته‌شده و قواعد دستوری و ویژگی‌های بلاغی و فرهنگی موجود در میان آنان نازل شده است؛ چون فعل

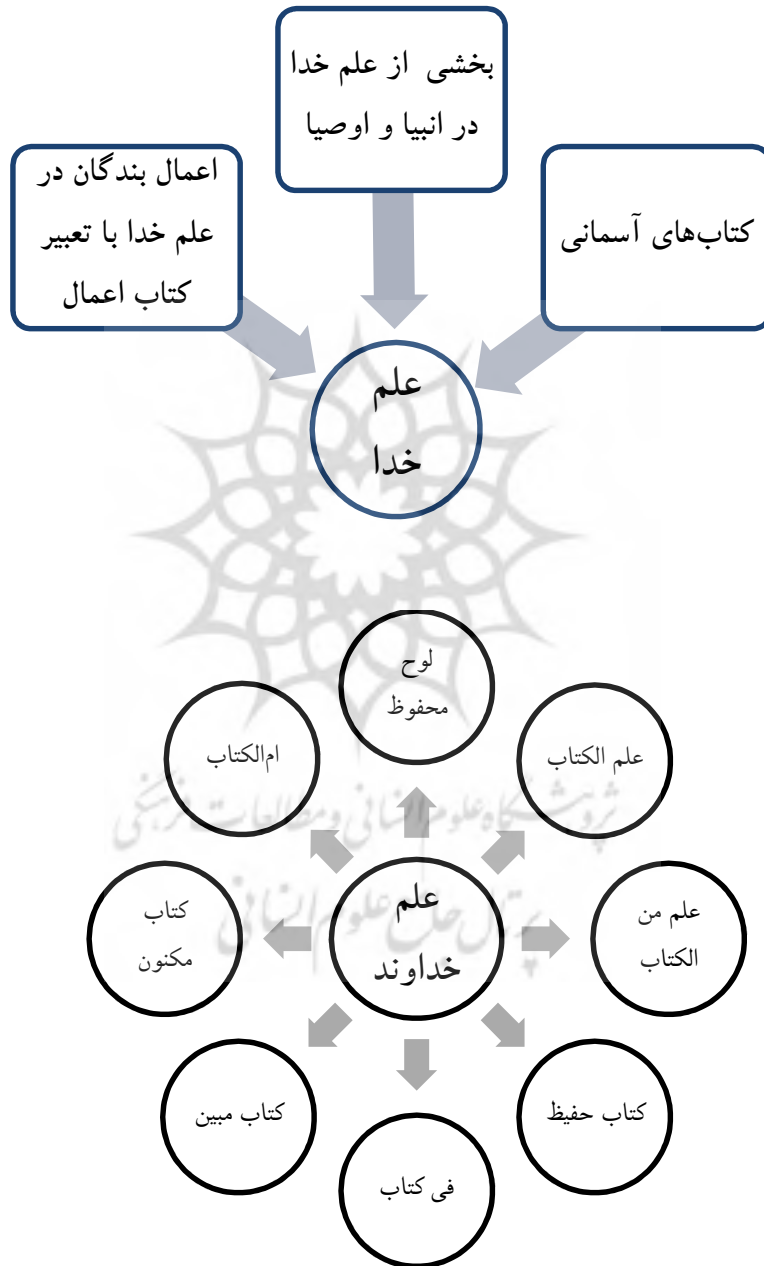
خداوند به حکمت متصف است و لازمه حکمت آن است که شخص حکیم به زبان رایج مخاطبان سخن بگوید و سیره دانشمندان در هر عصر و مصر نیز چنین بوده است (نکونام، ۱۳۷۸، ص ۱۳-۲۵). به همین دلیل، برای هدایت بشر و تأمین سعادت او، برخی از پیام‌های والای خود را با زبان «تمثیل» که از ویژگی‌های شناخته‌شده زبان عربی عصر نزول است، بیان کرده تا همگان بتوانند آن را درک کنند. به عبارت دیگر، از آن‌رو که انسان در عالم ماده و محسوسات زندگی می‌کند و درک امور حسی ساده‌تر از مفاهیم ذهنی است؛ در قرآن نیز برای بیان معارف الهی از زبان تمثیل استفاده شده است (نصیری، ۱۳۹۲، ص ۵۱-۵۲). وقتی درباره چیزی صحبت می‌شود که درک و مشاهده نشده و غریب است. انسان در پی مثالی می‌گردد تا این دوری را زدوده و با تخیل و تصویرسازی مراد گوینده را درک کرده و ذهن او با فهم معنا از اضطراب و آشفتگی رهایی یابد (عضیمه، ۱۳۸۰، ص ۵۴۰). قرآن از همان تعابیر مجازی و ضرب‌المثل‌ها و تشبیهات و دیگر صناعات ادبی آن عصر در بیان مراد و مقاصد خود بهره گرفته است؛ زیرا گوینده در کلام خود معانی و مفاهیمی متعالی و متافیزیکی را مطرح کرده که نه تنها برای انسان عصر نزول قرآن دست‌نخورده و بدیع بوده، برای بشریت نیز همواره نو و دربردارنده پیامی تازه است، در نتیجه الفاظ و عبارت‌های وضع شده برای معانی محسوس و اعتباری زبان عرب، در ادای روشن این معانی بلند ناتوان بوده است. ناگزیر مفاهیم خود را در قالب تمثیل‌ها، تشبیهات، استعاره‌ها و کنایه‌ها بیان کرده است و از آنجا که قرآن گفتاری فصیح، بلکه افصح کلام است، ضمن به‌کارگیری سبک‌های بیانی گفته‌شده از تشبیهات، استعاره‌ها، کنایه‌های شناخته‌شده و نیز لغات و واژگان معمول در جامعه استفاده کرده است (دامن‌پاک مقدم، ۱۳۸۰، ص ۱۵۱-۱۵۲). به‌طور دقیق این مورد برای علم خداوند به کار رفته و به لوحی تمثیل شده که از تغییر و دگرگونی پاک و محفوظ است و همه چیز در آن ثبت شده است.

نتیجه‌گیری

الفاظ هم‌حوزه لوح محفوظ عبارتند از: ام‌الکتاب، کتاب مکنون، کتاب مبین، فی کتاب،

کتاب حفیظ و علم‌الکتاب که همه این واژه‌ها بر اساس همنشین‌ها، همان علم خداوند است و اگر از علم به لوح و کتاب تعبیر شده، به دلیل کاربرد مجاز در زبان عربی و قرآن است و این مجاز از نوع علاقه محل و حال است؛ زیرا به‌طور معمول علم را در لوح‌ها و صفحه‌ها به صورت مجاز علم که حال است، ثبت و ضبط می‌کنند و به نام محل تعبیر شده است. مراد از محفوظ‌بودن، مکنون‌بودن یا حفیظ‌بودن لوح، همان باقی‌ماندن و از بین نرفتن آن است. چنان‌که می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل: ۹۶). چون علم خداوند عین ذات اوست و هرچه بر [زمین] است، از بین رفتنی است و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (رحمن: ۲۶-۲۷) و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص: ۸۸). مراد از پنهان‌بودن علم خداوند همان ثابت‌بودن ازلی و ابدی آن است، به گونه‌ای که علمش از اول تا آخر، همه چیز را در بر دارد و هیچ تغییری نمی‌کند. اگر از علم خدا به کتاب مبین تعبیر کرده، چون در بافت‌هایی است که شبهه منکران معاد و آگاه‌نبودن خداوند به نیت‌های کافران و شمار مردگان و اجزای بدن آنهاست. علم خداوند با تعبیر کتاب مبین آمده تا در عین دلالت بر احاطه، بر روشن‌گر بودن و ابهام‌نداشتن آن دلالت کند. از علم به ام‌الکتاب و امام مبین تعبیر کرده است؛ زیرا بافت‌هایی است که نشان می‌دهد این دو، سرآغاز و سرچشمه کتاب‌های آسمانی، علم فرشتگان، انبیا و اوصیا، رسالت و پرونده اعمال بندگان است. چون «ام» و «امام» برای اصل و الگو و منشأ به کار می‌روند. اگر از علم تعبیر به «کتابی» به صورت نکره و بدون «ال» شده، برای نشان دادن عظمت آن از حیث سیطره‌داشتن و دقت و ظرافت است و اشاره کند که هیچ جزئیاتی از آن نمی‌افتد. بر اساس بافت آیات مربوطه، علم خداوند سرچشمه کتاب‌های آسمانی انبیا، علم انبیا و اوصیاست و همچنین اعمال بندگان، مندرج در علم خداوند، با تعبیر کتاب اعمال شده است.

شبکه معنایی لوح محفوظ در قرآن



منابع و مأخذ

* قرآن كريم.

١. آل سعادى، عبدالرحمن بن ناصر؛ تيسير الكريم الرحمن؛ ج ٢، بيروت: مكتبة النهضة العربية، ١٤٠٨ق.
٢. آلوسى، سيد محمود؛ روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم؛ بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٣. ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسير القرآن العظيم؛ ج ٣، عربستان سعودى: مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ق.
٤. ابن سيده، على؛ المحكم والمحيط الأعظم؛ بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١.
٥. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على؛ زادالمسير فى علم التفسير؛ بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤٢٢ق.
٦. ابن دريد، محمد بن حسن؛ جمهرة اللغة؛ بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٧م.
٧. ابن سراج؛ جواهرالادب وذخائر الشعراء والكتاب؛ دمشق: منشورات الهيئة السورية للكتاب، ٢٠٠٨م.
٨. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير والتنوير؛ [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
٩. ابن فارس، احمد بن فارس؛ معجم المقاييس اللغة؛ قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ق.
١٠. ابن كلبى؛ الاصنام؛ تهران: نشر نو، ١٣٦٤.
١١. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ ج ٣، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
١٢. ابوالفتوح رازى، حسين بن على؛ روض الجنان وروح الجنان فى تفسير القرآن؛ مشهد: بنياد پژوهش هاى آستان قدس رضوى، ١٤٠٨ق.
١٣. ازهرى، محمد بن احمد؛ تهذيب اللغة؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، ٢٠٠١م.
١٤. بانوى اصفهانى، سيده نصرت امين؛ مخزن العرفان فى تفسير القرآن؛ تهران:

نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.

۱۵. برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی؛ برهان قاطع؛ به کوشش دکتر محمدحسین معین؛ ج ۱، تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۲۲.

۱۶. بختیاری، شهلا و هدیه تقوی؛ «معناشناسی واژه علم در معلقات سبع و قرآن کریم از منظر روابط معنایی»؛ پژوهش‌های علم و دین، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۱-۲۰.

۱۷. بغوی، حسین بن محمود؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی؛ فتوح البلدان؛ بیروت: دار و مکتبه الهلال، [بی تا].

۱۹. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ق.

۲۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل وأسرار التأویل؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

۲۱. تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله؛ تفسیر التستری؛ بیروت: منشورات محمد علی بیضون/ دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۳ق.

۲۲. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم؛ الكشف والبیان عن تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۲۳. جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۲۴. جعفرزاده کوچکی، علیرضا سروش شهریاری نسب و فرزاد دهقانی؛ «بازاندیشی در حقیقت اعجاز»؛ فصلنامه پژوهش‌های فلسفی و کلامی، ش ۶۷، بهار ۱۳۹۵، ص ۴۹-۷۰.

۲۵. جفری، آرتور؛ واژه‌های دخیل در قرآن مجید؛ ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای؛

- [بی جا]: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
۲۶. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ **الصاحح**؛ بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۲۷. حسنی ابوالمکارم، محمود بن محمد؛ **دقائق التأویل وحقائق التنزیل**؛ تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱.
۲۸. دامن پاک مقدم، ناهید؛ **بررسی نظریه عرفی بودن زبان قرآن**؛ تهران: نشر تاریخ و فرهنگ، ۱۳۸۰.
۲۹. دوانی، علی؛ **تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت**؛ چ ۹، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۳۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات الفاظ قرآن**؛ بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۳۱. رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد؛ **کشف الاسرار وعدة الابرار**؛ چ ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳۲. زمخشری، محمود؛ **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**؛ چ ۳، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۳. زیدان، جرجی؛ **تاریخ تمدن اسلام**؛ ترجمه و نگارش علی جواهرکلام؛ تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۳۴. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد؛ **بحر العلوم**؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۳۵. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد؛ **تفسیر سورآبادی**؛ تهران: فرهنگ شهر نو، ۱۳۸۰.
۳۶. سید قطب؛ **فی ظلال القرآن**؛ چ ۱۷، بیروت / قاهره: دار الشروق، ۱۴۱۲ق.
۳۷. سیوطی، جلال الدین؛ **معتزک الاقران فی اعجاز القرآن**؛ بیروت: دار الفكر العربی، [بی تا].
۳۸. شبر، سید عبداللہ؛ **الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین**؛ کویت: مکتبة الألفین،

- ۱۴۰۷ق.
۳۹. الشتمری، ابوالحجاج یوسف بن سلیمان بن عیسی؛ اشعار الشعراء الستة الجاهلین؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق.
۴۰. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم؛ الملل والنحل؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.
۴۱. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير؛ دمشق/ بیروت: دار ابن کثیر/ دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
۴۲. شیبانی، محمد بن حسن؛ نهج البیان عن کشف معانی القرآن؛ تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴۳. صاحب بن عباد، اسماعیل؛ المحيط فی اللغة؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۵ق.
۴۴. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن؛ ج ۲، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.
۴۵. طالقانی، سید محمود؛ پرتوی از قرآن؛ ج ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
۴۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۴۷. طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.
۴۸. _____؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۳.
۴۹. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
۵۰. _____؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۵۱. طنطاوی، سید محمد؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۵۲. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث

العربی، [بی تا].

۵۳. عاملی، علی بن حسین؛ الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز؛ قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.

۵۴. عسکری، حسن بن عبداللہ؛ الفروق فی اللغة؛ بیروت: دار الالفاق الجدیدة، [بی تا].

۵۵. عضیمه، صالح؛ معاشناسی واژگان قرآنی؛ ترجمه سیدحسین سیدی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.

۵۶. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر؛ تهران: چاپخانه علمی، ۱۳۸۰ق.

۵۷. فخر رازی، ابوعبداللہ محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ چ ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۵۸. فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد؛ معانی القرآن؛ مصر: دار المصریة للتألیف والترجمة، [بی تا].

۵۹. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم؛ تفسیر فرات کوفی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.

۶۰. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ چ ۲، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.

۶۱. فیروزآبادی، محمد؛ القاموس المحيط؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، [بی تا].

۶۲. فیضی دکنی، ابوالفضل؛ سواطع الالهام فی تفسیر القرآن؛ قم: دار المنار، ۱۴۱۷ق.

۶۳. فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی؛ چ ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.

۶۴. فضل اللہ، سیدمحمدحسین؛ تفسیر من وحی القرآن؛ چ ۲، بیروت: دار الملائک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.

۶۵. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر؛ چ ۲، قم: مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۵ق.

۶۶. فخاری، علیرضا؛ مطالعه معنایی کتاب وحیانی: بازخوانی کاربردهای قرآنی؛ تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۹۴.

۶۷. قاسمی، محمد جمال الدین؛ محاسن التأویل؛ بیروت: دار الکتب الاسلامیة،

۱۴۱۸ق.

۶۸. قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس قرآن؛ ج ۶، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱.
۶۹. قشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ لطایف الاشارات؛ ج ۳، مصر: هیئة المصریة العامة للکتاب، [بی تا].
۷۰. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ تفسیر کنزالدقائق وبحرالغرائب؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۷۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی؛ ج ۴، قم: دار الکتب، ۱۳۶۷.
۷۲. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن؛ تهران: ناصرخسرو، ۱۳۶۴.
۷۳. قائمی نیا، علیرضا؛ معناشناسی شناختی قرآن؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۷۴. کاشانی، ملا فتح الله؛ منهج الصادقین فی الزام الخالفین؛ تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶.
۷۵. _____؛ زبدة التفاسیر؛ قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۷۶. کاشفی سبزواری، حسین بن علی؛ مواهب علیه؛ تهران: سازمان چاپ و نشر اقبال، ۱۳۶۹.
۷۷. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)؛ ترجمه فاضل خان همدانی؛ [بی جا]: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۸.
۷۸. کرمی حویزی، محمد؛ التفسیر لکتاب الله المنیر؛ قم: چاپخانه علمیه، ۱۴۰۲ق.
۷۹. کلانتری، ابراهیم؛ «لوح محفوظ»؛ مجله مقالات و بررسی ها، ش ۴، پاییز ۱۳۸۳، ص ۱۱۷-۱۳۴.
۸۰. گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة؛ ط ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۸۱. مترجمان؛ ترجمه تفسیر طبری؛ ج ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶ش.

۸۲. زبیدی، مرتضی محمد بن احمد؛ تاج العروس؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۸۳. مستنصر میر، حسین عبدالرئوف؛ مطالعه قرآن به منزله اثر ادبی (رویکردهای زبانی - سبک‌شناختی)؛ ترجمه ابوالفضل حرّی؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۹۰.
۸۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۸۵. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر الکاشف؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق.
۸۶. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۳، بیروت، قاهره و لندن: دار الکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، [بی تا].
۸۷. نصیری، روح‌الله؛ «کارکردها و ویژگی‌های صنعت بلاغی تشبیه تمثیلی در قرآن کریم»؛ کاوشی در پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن کریم، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۳۹-۵۳.
۸۸. نکونام، جعفر؛ «عرفی بودن زبان قرآن»؛ مجله صحیفه مبین، ش ۲۰، پاییز ۱۳۷۸، ص ۱۳-۲۵.
۸۹. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن؛ ایجازالبیان عن المعانی القرآن؛ بیروت: دار الغرب اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۹۰. نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۹۱. نخجوانی، نعمت‌الله؛ الفواتح الالهیه والمفاتیح الغیبیه؛ مصر: دار رکابی للنشر، ۱۹۹۹.